

آی مَرْدُم مُرْدَم از دستِ فن های گوگوش

با درود

هدفِ من از این نوشته ، دفاع از مهرداد آسمانی نیست که به واقع ، او نیازی به دفاعیاتِ من ندارد ، اما باید به این دردِ بزرگِ جامعه ی ایرانی توجه کرد

که چگونه دانسته و نادانسته در هم ، آزادی بیان و تهمت زدن و توهین کردن و طنز نوشتن و تعیین تکلیف برای آن دیگری کردن را درهم می آمیزند و از آن

معجونی عجیب و غریب به نام انتقاد می سازند !!

داستانِ حمله های بی وقفه ، ظاهرا به مهرداد آسمانی و در واقع به گوگوشِ عزیز توسط کسانی که در نقشِ عاشقانِ دل خسته ی گوگوش ظاهر می شوند

از جمله داستان های غم انگیزی ست که این روزها این جا و آن جا شنیده می شود .

دل دادگانِ دل سوزِ گوگوش ، هر چه دل تنگ شان می خواهد از مهرداد آسمانی دریغ نمی کنند ! تهمت می زنند ، سخنانش را بر طبق میل و سلیقه ی خود

تحریف می کنند و برای هر حرکت کوچکی او هم حسابی جداگانه باز می کنند و پیش به سوی حساب رسی ...

به نظر می آید که دل سوزان و خیر خواهان گوگوش چنین تصور می کنند که روی چشمان زیبایی گوگوش چشم بند گذاشته اند و همین باعث شده که توان دیدن

و تشخیص دادن از وی سلب شود و به احتمال زیاد هم این چشم بند ، کارِ مهرداد است !!!!

حیرت انگیز است که همه مهرداد را می بینند و به خوبی می فهمند که چه کار می کند و به زیبایی تشخیص می دهند که هدفش چیست و آهنگ ساز خوبی نیست

و بی هنر است و صدای مناسبی ندارد و چیزی از موسیقی نمی داند و به دنبال دلارهای سبز است ، اما خودِ گوگوشِ عزیز متوجه ی هیچ کدام از این موارد

نیست و و از داشتن چنین قوه ی تمیز و تشخیصی محروم است !!

حقیقت این است که گوگوشِ عزیز اگر دلش بخواهد با مهرداد همکاری می کند ، با او می خواند ، با او به روی صحنه می رود و اگر خودش بخواهد و صلاح

نداند چنین کاری نمی کند ، به نظر شما دل باختگان ، آیا گوگوش توانِ گرفتن چنین تصمیماتی را ندارد ؟ در سن 54 سالگی آیا نمی داند که چه کار دارد

می کند ؟ چگونه است که یک نوجوان 16 ساله یا جوانانی در کوچه پس کوچه های بیست و سی سالگی این قدرتِ تشخیص را دارند اما گوگوش ندارد !؟

چگونه است که کسانی که حتی یک لحظه هم سازی در دست نگرفته اند تشخیص می دهند که مهرداد آهنگ سازِ خوبی نیست و خواندن را هم اصلا بلد نیست

اما گوگوش با این همه سال سابقه ی هنری نمی تواند چنین تشخیصی بدهد ؟

البته که گوگوش بهتر از هر کسی می داند که چه کار می کند ، و همکاری او با مهرداد آسمانی
موردی ست که تصمیمش فقط با خود گوگوش است و نه آن

دیگران. خیر خواه و دل سوز او !! آن دیگران ، چنین وظیفه ای ندارند که برای او تکلیف معین
کنند که چه بکند و چه نکند ، با که بخواند و چه بخواند و چگونه

بخواند ، حق تعیین تکلیف برای مهرداد را هم ندارند ، مهرداد وقتی با آهنگ زیبای کیو کیو
بنگ بنگ در کنار گوگوش ایستاد آیا از مردم همیشه در صحنه

اجازه گرفته بود که حالا بنا بر خواست آن ها از گوگوش کناره بگیرد ??

کسی که نام فن ، بر روی خود می گذارد باید بداند در جایگاهی که قرار گرفته ، وظایفی دارد که
باید به وظایفش عمل کند که اگر جز این باشد اصلا فن نیست

و تعیین تکلیف برای هنرمند هم از وظایف فن ، خارج است. فن می تواند نظرش را بگوید ،
پیشنهاد بدهد اما نه این که تعیین تکلیف کند و درک و فهم هنرمندش

را زیر سوال ببرد.

عاشقان دل سوخته با این گونه حرف ها در واقع دارند به گوگوش توهین می کنند و نه به
مهرداد ... آیا شایسته است که شعور و درک هنرمندی در حد و اندازه ی

گوگوش عزیز ، زیر سوال برده شود ؟ این وظیفه ی فن است که به قوه ی تشخیص و تمیز
هنرمندش این گونه توهین کند ??

این قسمت از مطلبم را به آقای رضا کهنسالی پیشکش می کنم :

دوست گوگوشی ی. من ! همان طور که آگاه هستید و از آثار واقعی طنز بر می آید ، طنز
نویسان واقعی در همه ی دوره ها ، انسان های دشنام گویی نبودند بلکه

بیشتر آنان ، انسان های حساس و خوش ذوق و نکته سنجی بودند که با دیدن ی نابهنجاری های
جامعه ، بازتاب خشم و اعتراض خویش را در آثارشان به شکل طنز

نمایان می کردند.

حال اگر طنز نویسی به دنبال عقاید شخصی یا خوش آمد حزب یا گروه به خصوصی باشد نه
تنها تاثیری نخواهد داشت بلکه در دراز مدت به اعتبار نویسنده اش

لطمه خواهد زد ... برای مثال ، اگر سیاست مداران یونانی می خواستند که سقراط را به فاسد
کردن اخلاق جوانان آتن متهم کنند اگر چه ممکن بود سخن شان در

قالب نوشته های یک نویسنده یا شعر های یک شاعر ، در کوتاه مدت مورد توجه قرار بگیرد اما
زود به فراموشی سپرده می شد و نویسنده زیر سوال می رفت .

آقای کهنسالی ، من شعر شما را به حساب طنز نمی گذارم که طنز به معنای استفاده کردن از کلمات
نامناسب نیست ، طنز یعنی ارانه ی نظر از طریق سخنان

دو پهلوی ، غیر صریح و خنده آور که گاه تند و گزنده است اما در خود پیام های خیر خواهانه و
اصلاح گرایانه به همراه دارد .

شعر شما ، نه تنها دو پهلوی نیست که بسیار هم صریح و مستقیم است و در عین حال توهین آمیز ... تحت هیچ شرایطی ، آزادی بیان و طنز گویی به معنای توهین

کردن نیست.

با اجازه ، من یک تحلیل کوتاه از شعر شما دارم :

مهرداد بد صدا گشت عاقبت یارِ گوگوش هم صدا و همدم و همراه و هم کارِ گوگوش

از بیت اول شعر شما این طور می توان نتیجه گیری کرد که صدای مهرداد را فقط عاشقان بی قرار می شنوند و خود گوگوش یا اصلا صدای مهرداد را شنیده و

یا شنیده اما تشخیص نمی دهد که صدای مهرداد بد است !!

با صدای عنکر الاصوات خود رم می دهد هر چه عاشق پیشه و هر چه طرفدارِ گوگوش

کسی که عاشق گوگوش است در واقع باید به خواسته های او احترام بگذارد اگر چه که آن خواسته ، مورد قبولش نباشد ، اگر عاشق است باید معشوق

را با همه ی خواسته هایش بخواهد و در غیر این صورت ، عاشق نیست . و اما طرفدار ... طرفدارِ گوگوش می تواند صدای مهرداد را گوش نکند و به کنسرت

هنرمندِ مورد علاقه اش نرود ، چرا نرود ؟ به دلیل این که از مهرداد خوشش نمی آید !! این که از گوگوش خوشش می آید و دوستش دارد و بهترین خاطرات

زندگیش را از او دارد اصلا مهم نیست ، مهم این است که از مهرداد خوشش نمی آید ، بنابراین آزاد است که به موردی که از نظرش مهم تر است عمل کند.

با قر و اطوار و چشم و ابرو و دست و کمر می شود بابا کرم انگار نه انگار گوگوش

بنا بر گفته ی شما ، باز هم گوگوش یا نمی بیند یا می بیند اما آنچه را که شما تشخیص داده اید را تشخیص نمی دهد و این فوق العاده ست !!!

می سراید نغمه های سطحی و صد من به غاز می شود ناجی میهن جمله سردارِ گوگوش

کیو کیو بنگ بنگ ، اتاق من ، دل کوک ، چله نشین ، با هم ، سنگر بی سنگ ، نجاتم بده ، آی مردم مردم همه نغمه های سطحی هستند ؟ پس " تو خودت

نمره ی بیستی ، منو نمی خواستی ، نگو که دلم آب افتاد ، آقا بالا سر نخواستم " چگونه نغمه هایی هستند؟؟و حیرت انگیز این که گوگوش بعد از این همه

سال ، چگونه است که نغمه های سطحی را تشخیص نمی دهد؟؟!!

مصراع دوم این بیت نیز به شدت ابهام ! دارد .

خود بچسباند به او در هر زمان و هر مکان گه به آلبوم گه به کنسرت و به دیدار گوگوش

خیلی جالب انگیز ست که همه ، این موارد مهم و فجایع عظیم را به خوبی می بینند و نوع چسب را هم تشخیص می دهند به جز گوگوش !!!

مردم از دیدارِ این انسانِ مودّی خسته اند دسته ای از عاشقان گشتند بیزارِ گوگوش

عاشقانی که از گوگوش بیزار گشته اند ، همان بهتر که بیزار گشته اند ، به واقع ، گوگوش نیاز به عاشقانی از این جنس ندارد ، تُرد و شکننده و نازک

نارنجی و باد به پرچم !!! اینان در واقع عاشقِ گوگوش نیستند ، عاشقِ میل و سلیقه ی خودشان هستند .

ما که باشیم از جوانی عاشق و شیدای او بیدل و دل داده و تبدار و بیمارِ گوگوش

عجب !!!! به نظر می رسد که این عاشقان و شیدایان ، بیدل و دل داده و تبدار و بیمارِ خاطراتِ گوگوش هستند که در واقع ، بخشی از زندگی شان است و نه

خودِ گوگوش !!

لیک باشد تا به کی همراهِ او این بی هنر کس نمی خواهد که او باشد چو سالارِ گوگوش !!!

باز هم گوگوش نمی داند که مهرداد آسمانی ، چو سالارش است ! اما بیدلان و عاشقان به این مهم پی برده اند !! و باز هم همه بی هنر بودنِ مهرداد را تشخیص

دادند به جز گوگوش که خود درخشان ترین ستاره ی هنر است !!

گو چه باید کرد تا راحت شویم از شرِ او تا نباشد این بشر زین بیش سربارِ گوگوش

به نظر می آید بهترین راه این است که از فنِ گوگوش بودن استعفا دهید و به سراغِ هنرمندِ دیگری بروید و برایش تکلیف و راه روش و چه کند و چه نکند

مشخص کنید ... بعد ببینید که آیا هیچ هنرمندی ، چنین اجازه ای به شما خواهد داد ؟؟

به امید روزهای بهتر با فن های بهتر ...

آنسه امیری